



NEBRAS
Academic and Research Quarterly
Issue 9, Spring 2025
Special Issue on "Self and Otherness"



The Concept of the "Otherness" in Jacques Derrida's Thought

Dr. Amir Ali Nojournian
PhD in Leicester University – UK
E- Mail: amiran35@hotmail.com

ABSTRACT

Article type: Research Article

Article history:

Received: April 8, 2025

Accepted: May 21, 2025

Published online: June 21, 2025

The notion of the Other has acquired exceptional prominence across contemporary intellectual disciplines. From politics and sociology to philosophy, psychology, and literary theory, it has become a key category for understanding cultural and epistemic relations. This article examines the role of the Other in Jacques Derrida's thought through four analytical dimensions. By deploying notions such as Eurocentrism, phallogentrism, and logocentrism, Derrida exposes Western philosophy's enduring confinement within a self-referential metaphysics that privileges the "self" while excluding the "Other." Engaging with post-structuralist and dialogical perspectives—particularly Bakhtin's insight that meaning emerges only in relation to alterity—Derrida argues that language and identity are inseparable from the presence of the Other. Within this framework, *différance* reveals meaning as a process of perpetual deferral and relational play. For Derrida, literary language exemplifies this deconstructive gesture: it addresses an absent Other, thereby challenging the metaphysics of presence. While literature cannot entirely transcend this metaphysics, it continually disrupts the boundary between interiority and exteriority. The article thus elucidates the origin, scope, and critical significance of the Other within post-structuralist critique and Derridean deconstruction.

Keywords: Derrida, deconstruction, the Other, individuality, dialogical approach



نبراس

فصلنامه علمی - پژوهشی

شماره نهم، بهار ۱۴۰۴

ویژه "خود و دیگری"



مفهوم دیگری در اندیشه ژاک دریدا

دکتر امیر علی نجومیان

دکترای ادبیات انگلیسی از دانشگاه لستر انگلستان و عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی تهران

E- Mail: amiran35@hotmail.com

چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

دریافت مقاله: ۱۹ حمل / فروردین ۱۴۰۴

پذیرش مقاله: ۳۱ ثور / اردیبهشت ۱۴۰۴

انتشار آنلاین: ۳۱ جوزا / خرداد ۱۴۰۴

مفهوم «دیگری» در دوران معاصر، جایگاهی بی‌سابقه در حوزه‌های دانش کسب کرده و این مقاله به واکاوی آن در چهار بُعد اصلی اندیشه ژاک دریدا می‌پردازد. دریدا با نقد اصطلاحاتی چون کلام-خرد محوری، نرینه‌محوری و اروپاکنونی، فلسفه غرب را اسیر یک چارچوب متافیزیکی خودمحور می‌داند که «خویشتن» را برتری داده و «دیگری» را به حاشیه می‌راند. با تکیه بر نظریات گفتگوگرا، دریدا تأکید می‌کند که هویت و زبان نمی‌توانند مستقل از غیریت وجود داشته باشند؛ زیرا «دیگری» همواره درون «خویشتن» حضور دارد و فردیت مستقل را به یک انتزاع تبدیل می‌کند. در این زمینه، مفهوم بنیادین «تفاوت-تعویق» دریدا توضیح می‌دهد که معنا از طریق تعویق و بازی رابطه‌ای دائمی میان خود و دیگری شکل می‌گیرد. در نهایت، زبان ادبی به مثابه خطاب به «دیگری غایب»، نمونه پارادایماتیک عمل واسازی است که می‌کوشد از متافیزیک حضور گذر کرده و با شکستن مرزهای درون و بیرون متن، وعده‌هایی را در تفکر می‌نشانند. این مقاله با تبیین این محورها، جایگاه و اهمیت حیاتی «دیگری» را در نقد پساساختارگرا و ساختارشکنی دریدایی روشن می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: دریدا، خوانش واساز، دیگری، فردیت، رویکرد مکالمه‌گرایی.

ناشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات نیراس

مقدمه

در هیچ دوره از تاریخ تفکر بشر نقش "دیگری" در حوزه های دانش به سان امروز اهمیت نداشته است. این مفهوم امروزه در حوزه مطالعات سیاسی و جامعه شناسی، نقد پسااستعماری، بحث مهاجرت و جوامع چند فرهنگی (میشل فوکو^۱، گایاتری اسپیواک^۲ و هومی بابا^۳)، زبان شناسی و فلسفه زبان (لودویگ ویتگنشتاین و مارتین هایدگر)، فلسفه (امانوئل لوبیناس^۴)، روانشناسی (ژاک لاکان و ژولیا کریستوا^۵) و نقد ادبی (ژاک دریدا و ادوارد سعید^۶) از اهمیت بسیاری برخوردار است.

امروزه به ویژه مفهوم های خودی و دیگری و تمایز آنها در گفتمان سیاسی کارکرد مؤثری یافته است. با این خط فرضی و خیالی است که ما انسان ها را از هم جدا می نماییم، نژاد ها را تقسیم می کنیم، جنسیت را مجزا می سازیم و فرهنگ ها را طبقه بندی می کنیم. پس از این مرزبندی ها ما به ارزش گذاری می پردازیم و خودی را بر دیگری برتر می شماریم: جنس مرد به عنوان خودی و زن به عنوان جنس دیگر، فرهنگ غرب به عنوان خودی و فرهنگ شرق به عنوان دیگر (در زمینه مسایل شرق شناسی)، نژاد سفید به عنوان خودی و نژاد رنگین پوست به عنوان دیگر. اما موقعیت پسامدرن به طرز پارادوکس واری دوران نفی این مرزبندی ها هم هست. سالهاست که فرم های اداری در اروپا و آمریکا با طبقه بندی چهارگانه سفید، سیاه، زرد و هیسپانیک (اسپانیایی تبار) دیگر جوابگو نیست. گفته اند که در سال ۲۰۵۰ افرادی که به شکلی اختلاط نژادی دارند در آمریکا اکثریت را تشکیل خواهند داد. دوره ها هر روز بیشتر و بیشتر می شوند و فرم های اداری بی استفاده تر از دیروز.

مقاله حاضر با تکیه بر نظریات اندیشمند فرانسوی ژاک دریدا و چند متفکر دیگر معاصر سعی بر این دارد که از حیث نظری مفاهیم خودی و دیگری را تعریف و رابطه بین این دو را مشخص کند. اما پیش از ورود به بحث اصلی بطور گذرا به مباحث اصلی درباره خودی و دیگری در سنت فلسفی اروپا می پردازم تا سپس با بیان نظرات دریدا جایگاه او را در این سنت فلسفی مشخص کنم.

خودی و دیگری در سنت فلسفی غرب

به نظر می رسد که در تاریخ فلسفه غرب "خودی" و "دیگری" به سادگی و بی هیچ تردیدی در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند. رابطه بین خودی و دیگری تا اواسط قرن نوزدهم بر اساس دو نوع منطق شکل گرفته است، منطق قطبی^۷ و منطق دیالکتیک^۸: منطق قطبی که بیش از هر چیز وامدار فلسفه متافیزیک افلاطون^۹ است و بر اساس رابطه محدود کننده یا استثنا کننده^۹ تعریف می شود. در منطق فلسفی تقابل های دوگانه افلاطونی بدین شکل استدلال می شود که هر چه "خودی" نیست به ناچار "دیگری" است و بر عکس. در این منطق خودی و دیگری در ساختار فیزیکی و متافیزیکی (رابطه "یا این یا آن") جای می گیرد. در نگاه دیالکتیک هگلی خودی و دیگری در قالب تز و آنتی تز تعریف می شود. هگل^{۱۰} ادعا می کند که:

آگاهی انسانی بدون تشخیص دیگری از خود قادر به شناخت خود نیست. او از رابطه ارباب و برده مثال می آورد و می گوید یک ارباب برای شناخت اربابیت خود به برده نیازمند است. به بیان دیگر، دیگری (برده) برای شناخت خودی (ارباب)

الزامی است (Cavallaro, 2001:120).

1. Paul-Michel Foucault (1926 – 1984)

2. Gayatri Chakravorty Spivak (1942)

3. Homi K. Bhabha (1949)

4. Julia Kristeva (1941)

5. Edward Said (1935 – 2003)

6. binary

7. dialectic

8. Plato (c.428-347 B.C.)

9. exclusive

10. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770 – 1831)

با اینکه در این رابطه دیالکتیکی نیاز درونی بین دو سوی تقابل وجود دارد اما در نهایت دیالکتیک هگلی تأیید تقابل خودی و دیگری است. دوگانگی دکارتی^۱، هم از رابطه تقابلی میان خودی و دیگری براساس رابطه بین سوژه و ابژه را تعریف می‌کند. سوژه (خودی) در جایگاه نگاه‌کننده/ فهم‌کننده و ابژه (دیگری) در جایگاه نگاه‌شونده/ فهم‌شونده از یکدیگر مجزا هستند. به اعتقاد من این دوگانگی در پیشرفت مدرنیته غرب در نگاه استفاده محور^۲ از جهان اهمیت بسیاری داشته است. اما در حوزه فلسفه دو جریان مهم در قرن نوزدهم شکل گرفت که این رابطه تقابلی دیرپا بین خودی و دیگری را به تمامی به چالش کشید. این دو جریان فلسفی وجود باوری یا مکتب اصالت وجود^۳ و پدیدارشناسی^۴ هستند. در این دو جریان فکری ما رابطه بین سوژه ای^۵ بین خودی و دیگری را می‌بینیم. بر این اساس، شناخت از جهان حاصل رابطه دوطرفه بین خودی و دیگری است. دیگری ابژه مجزا از سوژه فهم‌کننده آن نیست، بلکه پدیده شناور است که به هنگام کنش فهم براساس ماهیت فهم‌کننده شکل می‌گیرد. می‌بینیم در این دو جریان مهم فلسفی که در قرن نوزدهم و بیست بر عرصه های علوم انسانی تأثیر بسزایی گذاشته اند رابطه شناور و دوطرفه بین خودی و دیگری شکل می‌گیرد. اما این رویکرد ساختگرا و پساساختگراست که سرشت رابطه خودی و دیگری را به تمامی دگرگون می‌کند. بر اساس فلسفه ساختگرا می‌توانم چنین استنتاج کنم که رابطه بین خودی و دیگری رابطه بر اساس تفاوت است. یعنی هر چه با خودی متفاوت باشد دیگری است و تفاوتی ذاتی در بین نیست. همانطور که می‌دانیم این سوسور^۶ بود که بر این اساس گفت دلالت نتیجه تفاوت است. در قدم دیگر، رویکرد پساساختگرا نظریات متعددی را درباره کنش تأویل و فهم مطرح کرده است. به عنوان مثال، باختین در رویکرد مکالمه‌گرایی^۷ به این نکته اشاره دارد که همیشه فهم ما از چیزی براساس رابطه آن با "دیگری" شکل می‌گیرد. در اینجا همچنین این نکته قابل بحث است که هر گزاره تنها زمانی قابل معنادگی است که به "دیگری" خطاب شده باشد. در مطالعات معاصر درباره تأویل و بویژه جریانی که از آن به هرمنوتیک و فرایند فهم و تأویل یاد می‌کنیم رابطه خودی و دیگری بسیار پیچیده است. مگر غیر از این است که وقتی گفتیم چیزی را فهمیدم در واقع داریم چیزی دیگر (چیزی که به دیگری تعلق دارد) را از آن خود می‌کنیم. به عبارت دیگر فرایند فهم، فرایند دیگری را خودی کردن است. به عنوان مثال، در عمل ترجمه ما متن دیگری را از آن خود می‌کنیم. سایمون کریچلی^۸ می‌گوید:

خود کنش تفکر... تقلیل کثرت به وحدت، {یا تقلیل} دیگری به شباهت است. وظیفه اصلی فلسفه، وظیفه اصلی تفکر، تقلیل دیگری است. در پی فهم دیگری، دیگری بودن او به فهم ما تقلیل پیدا می‌کند یا دیگری بودن او را تصرف می‌کنیم (از آن خود می‌کنیم) تفکر فلسفی یعنی فهمید... و سلطه بر دیگری، و به این طریق تقلیل دیگریت (Wolfreys, 2004: 17).

دریدا و دیگری

حال در ادامه این مقاله سعی می‌کنم شمایی از نظریات دریدا درباره مفهوم "دیگری" ارائه نمایم: سؤال اصلی این است که خود و دیگری چه تعریفی دارند، چه رابطه با یکدیگر دارند و چگونه از یکدیگر متمایز می‌شوند. دریدا در امتداد نقد و اساس^۹ خود از این منطق افلاطونی می‌گوید که خودی و دیگری در تقابل یکدیگر نیستند. جهت تبیین این ادعا به چند محور اصلی در بحث دریدا می‌پردازم:

1. cartesian Duality
2. utilitarian
3. Existentialism
4. Phenomenology

5. Intersubjectivity
6. Ferdinand de Saussure (1857 – 1913)
7. dialogism
8. Simon Critchley (1960)
9. deconstructive

۱. ردپا^۱

رابطه خود و دیگری رابطه محدود کننده، سلبی یا استثناکننده^۲ نیست. دریدا می گوید دو سوی تقابل دوگانه در یکدیگر جای گرفته اند، یا به عبارت بهتر همیشه ردپایی از یک سوی تقابل در دیگری موجود است. دریدا با رد منطق "یا این یا آن"، منطق جدیدی مطرح می کند که در آن دو سوی یک تقابل در واقع به یکدیگر نیازمند اند و ردپا یا اثری از هر سو در دیگر سو موجود است. باربارا جانسون^۳، مترجم کتاب "زایش معنا"^۴ اثر دریدا، این را "چیزی کمتر از یک انقلاب در منطق معنا" نمی داند. وی می افزاید:

منطق مکمل، نظم تقابل های قطبی متفاوتی را از هم می گسلد. به جای گزاره "الف مخالف ب است" ما با گزاره "ب هم مکمل الف است و هم جایگزین آن" روبرو هستیم. دیگر الف و ب نه مخالف یکدیگر اند و نه مساوی. آنها تفاوت های خود از دیگر چیزهایند (Johnson, 1993: xiii).

جانسون می افزاید: "دریدا منطق یا این یا آن مخالف تناقض متفاوتی را از هم می کند" (Johnson, 1993: xvii). منطق پارادوکسی در دیکانستراکشن از نوع دیالکتیک هگلی نیست که به یک سنتز بینجامد. در عوض، "تقابلی است که حل شده است و در عین حال باز مانده است" (Schad, 1992: 918). به زعم دریدا، دیکانستراکشن در برابر این تقابل مقاومت کرده و آن را بر هم می زند "بدون اینکه اصطلاح سومی را برپا کند، بدون اینکه فضایی برای راه حلی به شکل دیالکتیک نظری باز نماید" (Derrida, 1987: 43)، جانسون در مقدمه خود بر کتاب "زایش معنا"ی دریدا اما به شوخی اصطلاح سومی را بر می گزیند: "منطق غیر قطبی" (Johnson, 1993: xvii).

۲. مرز^۵

در مورد تقابل خودی و دیگری می توان گفت که مرز بین خودی و دیگری آنچنان مشخص نیست. آیا یک مهاجر مقیم خودی است یا دیگری؟، آیا تقلید های سبکی و درونمایه ای هدایت^۶ از ادبیات غرب او را نویسنده خودی می سازد یا نویسنده دیگری؟، آیا ترجمه فیتزجرالد^۷ از خیام^۸ ادبیات خودی است یا دیگری؟. می بینیم که مرزها آنقدر مشخص نیست. از دید نقد فرهنگی شاید بتوان نتیجه گرفت که تفاوت بین خودی و دیگری تفاوتی از جنس نوع^۹ نیست و تفاوت طیفی است. یعنی در یک طیف نقطه را تعیین می کنیم و می گوئیم از اینجا به بعد دیگری است. طبیعی است که با دگرگونی های فرهنگی نقطه تمایز هم مرتب جا به جا می شود.

۳. تفاوت/تعویق^{۱۰}

در اینجا استراتژی تفاوت-تعویق در قرارداد "دیگری" درون نظام های بسته از اهمیت بالایی برخوردار می شود. خودی و دیگری در تقابل دیالکتیکی نیستند بلکه در منطق تفاوت/تعویق خودی همیشه ردپایی از دیگری در خود دارد. در استراتژی ديفرانس، خودی بودن خودی و دیگری بودن دیگری نفی می شود. ديفرانس تفاوت را به شکل شدید در دو محور زمان (تعویق) و مکان (تفاوت) قرار می دهد. به بیان ساده تر ديفرانس حضور دیگری درون متن است. دریدا می گوید هر متنی در دو محور زمان (تعویق) و مکان (تفاوت) دیگری را پذیرا شده است.

1. trace

2. exclusive

3. Barbara Johnson (1947 – 2009)

4. dissemination

5. borderlines

6. صادق هدایت (۱۲۸۱ – ۱۳۳۰)

7. Edward FitzGerald (1809 – 1883)

8. حکیم عمر خیام نیشابوری (۴۴۰ – ۵۱۷ هـ.ق)

9. kind

10. differance

۴. آستانه^۱

دریدا در بحث متافیزیک و فرار از آن اذعان می‌دارد که فرار از متافیزیک ناممکن است ولی این وضعیت به این معنا نیست که به قول هایدگر^۲ ما زندانی متافیزیک^۳ هستیم. دریدا در مصاحبه می‌گوید: "ما در جایی قرار داریم که نه در درون متن است و نه بیرون متن" (Kearney, 1995: 162). او می‌گوید جایی هست که نه درون است و نه بیرون. من فکر می‌کنم در زبان فارسی اصطلاح "آستانه" این مفهوم را منتقل می‌کند. ما در زبان ادبی در جایی قرار داریم بین درون و بیرون: در آستانه. و این چیزی نیست جز فضایی بین خودی و دیگری. به عبارت ساده تر خواننده همیشه دیگری باقی می‌ماند (او هیچ وقت تمام جلوه های متن را نخواهد یافت)، اما در عین حال تنها امین و خودی متن است (او تنها امید متن به فهمیده شدن است)، یعنی خواننده هم خودی است و هم دیگری، هم درون است و هم بیرون. متن از سویی به خواننده نیاز دارد که آن را بخواند (متن خواننده را طلب می‌کند)، اما در حرکت خلاف این جهت، متن مرتب به خواننده یادآوری می‌کند که تو من را هیچ‌گاه نخواهی فهمید.

۵. خودی محور^۴

دریدا با استفاده از اصطلاحاتی از قبیل اروپا محوری^۵، نرینه محوری^۶ و کلام-خرد محوری^۷ به این نکته اشاره دارد که فلسفه غرب از دیر باز با نگاه متافیزیکی قادر به خروج از نگاه خودمحور نبوده است. تعامل با دیگری (چه در زمینه جنسیت، ملیت یا نظام زبانی) نقشی در این فلسفه نداشته است و جهان تنها از دید خود و با نادیده انگاشتن دیگری تفسیر شده است. آنچه در تحقیقات اندیشمندانمانند ادوارد سعید و دیگران می‌بینیم دال بر این است که استعمار اروپایی در طی قرن‌ها با جداکردن خودی از دیگری مجوز هر گونه سوء استفاده از قلمروهای "دیگر" را به خود داده است. در یک کلام، تقابل خودی و دیگری از دیرباز در خدمت استعمار قرار گرفته است. ابروین سمیل شیک^۸ می‌گوید:

دیالکتیک بین "خود" و "دیگری"، یا "من" و "نه-من" تاریخ طولانی در اندیشه اروپایی دارد و حداقل به قرن هجدهم باز می‌گردد... اگرچه "دیگری" خواندن و استعمار اغلب دست در دست هم داشته اند... گفتمان "دیگری" در تفکر اروپایی در طی دوره مدرن تنها بازوی روشنفکری امپریالیسم نبوده است، بلکه به همان اندازه نقش محوری در تعریف "خود" بازی کرده است (Wolfreys, 2004: 171-2).

یعنی تفکر اروپایی برای تعریف "خود" و "خودی" (آنچه اروپا و تفکر اروپایی می‌خواند) نیاز به ساخت چیزی به نام "دیگری" داشته است تا در تقابل با آن به مفهوم "خود" انسجام بخشد. بر این اساس، "دیگری" جزئی از "خودی" است، چراکه ساخته دست خودی است. ادوارد سعید دو اصطلاح شرق جغرافیایی یا طبیعی^۹ و شرق فرهنگی^{۱۰} را از یکدیگر متمایز می‌کند. به اعتقاد او: شرق فرهنگی به معنای مطرح در مطالعات شرق شناسی^{۱۱} وجود خارجی ندارد. او می‌گوید "شرق" (یا دیگری) را غرب ساخته است و بنابر این شرق فرهنگی بخشی از شرق جغرافیایی نیست و بلکه بخشی از هویت غرب محسوب می‌شود (Royle, 2000: 200) آنجا که جوامع دچار بحران هویت می‌شوند، واژه طلایی

1. threshold

2. Martin Heidegger (1889–1979)

3. Metaphysics

4. self-centricism

5. eurocentrism

6. Phallogocentrism

7. logocentrism

8. Irvin Cemil Schick (1955)

9. east

10. orient

11. orientalism

"دیگری" بسیار کارساز است. در این موارد "دیگری" به سادگی هویت "خودی" را تعریف می‌کند. به این معنا که هویت "خودی" در ارتباط آن با "دیگری" شکل می‌گیرد و ساخته می‌شود. به عبارت بهتر هویت، خود محصول این "دیگریت" است. من من هستم چون دیگری نیستم. و در این سرگشتگی فرهنگی جهان امروز بیش از هر زمانی نیاز به این دیگری خیالی بیشتر حس می‌شود تا خود را تثبیت کرد و آرامشی نسبی یافت. این نیاز به دیگری فقط به رابطه دو ملت و فرهنگ کلان خلاصه نمی‌شود، بلکه در درون یک تمدن اکثریت خود را خودی می‌نامند و اقلیت را دیگری. رفتارهای مغایر با هنجار، هم در درون یک جامعه دیگری خوانده می‌شود و با این تعبیر و تعریف سرکوب شکل می‌گیرد. البته این تنها وجه منفی ندارد. دریدا می‌گوید: "هر فرهنگی درگیر دیگری است" (Kearney, 1995:166) یعنی فرهنگ خاص تنها زمانی فرهنگ خاص شناخته می‌شود که دیگری یا دیگری های خود را مشخص و تعیین کرده باشد. دریدا بر این نکته تأکید کرده است که هیچ نظامی (چه زبانی، چه هویت فردی به نام "من" و غیره) بدون قراردادن "دیگری" درون "خود" بی‌معناست. همیشه "دیگری" درون "خود" حضور دارد و فردیت (یا هویت فردی) بدون جاگذاری "دیگری" مفهوم انتزاعی و ناممکن است. در مطالعات فرهنگی ما زمانی از دیگری سخن می‌رانیم که او در عین شباهت با ما متفاوت هم باشد. امانویل لویناس می‌گوید: "ما دیگری را شبیه خود تشخیص می‌دهیم ولی در عین حال بیرون از خود" (Wolfreys, 2004: 173).

۶. ادبیات: حرکتی به سوی "دیگری"

اما در این میان رابطه زبان ادبی با "دیگری" در نقد ادبی دریدا از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، چراکه در این محور است که دریدا به واقع مباحث نو و بدیع را مطرح کرده است. دریدا زبان ادبی را زبانی تعریف می‌کند که همیشه به "دیگری" خطاب شده و نکته اینجاست که این "مخاطب دیگر" همیشه غایب است. خوانش "واساز" در عمل قراردادن "دیگریت"^۲ درون زبان است. این آن چیزی است که دریدا از آن به گذر از "متافیزیکی حضور" یاد می‌کند. زبان ادبی به تمامی از حصار متافیزیکی حضور خارج نمی‌شود اما همیشه "وعده" رهایی را با شکستن دیواری که دنیای درون و بیرون متن را از هم جدا می‌سازد به ما می‌دهد، به عبارت دیگر ما در خوانش واساز دیگری را به درون متن دعوت می‌کنیم. این چیزی است که دریدا از آن به عنوان خوانش دوگانه^۳ یاد می‌کند. فقط اگر برای ادامه این را بپذیرید که ما دو خوانش کلاسیک و واساز داشته باشیم می‌توان چنین گفت: خوانش کلاسیک همیشه "خود" را بیرون و مجزا از "دیگری" می‌داند و متن را چنین می‌خواند و خوانش واساز "خود" را همیشه درون "دیگری" دوباره می‌خواند. جولیان والفریز^۴ چنین می‌گوید: "واسازی دریدا نام دیگری برای دیگریت است، نام آن تفاوت ساختاری که هر نشانه را با امکان تکرار آن بیرون از متن و نگارش اصلی آن باز می‌کند" (Wolfreys, 2004:16). معنای این جمله والفریز این است که دریدا متن را در ساختار دیگری دوباره می‌خواند و نشانه‌ها دلالت‌های جدیدی می‌یابند. به گونه مثال چه می‌شود اگر در داستان هملت^۵ به جای دنبال کردن داستان روزنکراتز^۶ و گیلدنسترن^۷ (دو شخصیت فرعی داستان) را دنبال کنیم. چه می‌شود اگر تصور کنیم که دن کیشوت^۸ را به جای سروانتس^۹ نویسنده فرانسوی در پایان قرن نوزدهم نوشته است (اشاره به داستان "پیرمنار، مؤلف دن کیشوت" نوشته بورخس^{۱۰}). "چه می‌شود اگر" (what if) یکی از استراتژی‌های اصلی خوانش واساز هم هست. دریدا در جایی می‌گوید: "متن ادبی صدایی از درون اش برمی‌خیزد که صدای دیگری است. خوانش واساز پاسخ به این صدای دیگری است. واسازی پیدا کردن دیگری درون خودی است" (Kearney, 1995: 168)، واسازی خودی را با دیگری جا به جا می‌کند.

1. deconstructive

2. alterity

3. double reading

4. Julian Wolfreys (1958)

5. Hamlet

6. Rosencrantz

7. Guildenstern

8. Don Quixote

9. Miguel de Cervantes (1547 – 1616)

10. Jorge Luis Borges (1899 – 1986)

نتیجه

- در پایان سخنم چند گزاره در باره رابطه بین خودی و دیگری را بر اساس آنچه ذکر کردم بر می شمردم.
۱. رابطه خودی و دیگری محدود کننده و سلبی نیست. همیشه رد پایی از خودی در دیگری و از دیگری در خودی می توان یافت.
 ۲. فهم، رابطه بین خودی با دیگری است (منطق مکالمه).
 ۳. فهم و به طور کلی تفکر، خودی کردن دیگری است.
 ۴. شباهت (به مفهوم خودی) همیشه درگیر تفاوت (به مفهوم دیگری) است.
 ۵. خودی خود، دیگری را می سازد. دیگری ساخته دست خودی است. (با به کار بردن عنوان "خودی از نگاه دیگری" ما هم از قواعد شرق شناسی چنانکه یاد کردم پیروی کرده ایم).
 ۶. نگاه خودمحور و جداکننده از دیگری ابزار سرکوب در تاریخ بوده است.
 ۷. دیگری تنها یک ساخت نژادی نیست.
 ۸. خودی و دیگری به جای مفاهیم ذاتی تنها نقش کارکردی دارند.
 ۹. مرز بین خودی و دیگری مشخص و از پیش تعیین شده نیست.
 ۱۰. خودی و دیگری تفاوت "نوعی" ندارند و درگیر تفاوت "طیفی" هستند.
 ۱۱. خوانش و اساس دعوت از دیگری به درون فضای خودی متن است.
 ۱۲. خوانش و اساس پاسخ به ندای دیگری درون متن خودی است.
 ۱۳. زبان ادبی همیشه در جایی بین خودی و دیگری قرار می گیرد، بین درون و بیرون، در آستانه.
 ۱۴. هر نظامی یا ساختاری (زبانی، هویتی و غیره) بدون قرار دادن دیگری درون خود بی معناست.
- و سرانجام،
۱۵. خودی، از نگاه دیگری، دیگری است.

فهرست منابع

- Cavallaro Dan (2001). *Critical and Cultural Theory*, London and New Brunswick: The Athlone Press.
- Derrida Jacques (1987). *Positions*, trans. Alan Bass, London: The Athlone Press.
- Johnson Barbara (1993). "Translator's Introduction," in Jacques Derrida, *Dissemination*, London: Athlone Press.
- Kearney Richard (1995). *States of Mind: Dialogues with Contemporary Thinkers on the European Mind*, Manchester: Manchester University Press.
- Royle Nicholas [ed] (1992). *Deconstructions: A User's Guide*, Houndsmills: Palgrave.
- Schad John (1992). "The End of the End of History: Graham Swift's *Waterland*", *Modern Fiction Studies*, Vol. 38, Iss. 4, USA: Johns Hopkins University Press.
- Wolfreys Julian (2004). *Critical Keywords in Literary and Cultural Theory*, Houndsmills: Palgrave.